

آرایش کلام در شعر نثاری تونی

دکتر علی ساجدی*

چکیده

توجه به زیباشناسی سخن در آثار همه شاعران - کم یا زیاد - دیده می‌شود. البته شاعران در غزل و گاهی هم در قصیده به آرایه‌های ادبی عنایت بیشتری نشان داده‌اند و در سایر انواع ادب به ویژه در مثنوی کمتر نثاری تونی - شاعر عصر صفوی - در مثنوی «سرو و تَدَرُو» زیبایی‌های ادبی را با بلاغت و شیوا سخنی در هم آمیخته و پیکره مثنوی بزمی «سرو و تَدَرُو» را زیبا و با شکوه و هنرمندانه ساخته است. در این گفتار مواردی از زیبایی‌های هنری - بدیع - را در شعر او بررسی می‌کنیم.

واژه‌های کلیدی

آرایه‌های لفظی و معنوی، جناس، تصدیر، لف و نشر، تلمیح، ایهام.

مقدمه

نثاری تونی صاحب مثنوی بزمی «سرو و تَدَرُو» (نثاری تونی، ۱۳۶۸: ۹) در قرن دهم هجری و در عصر شاه طهماسب صفوی می‌زیسته است. او که شاعری شیعه مذهب بوده، علاوه بر مثنوی «سرو و تَدَرُو» دیوانی در حدود پنج هزار بیت مشتمل بر قصاید و غزلیات داشته که قصاید او بیشتر در مدح ثامن الائمه (ع) و تعدادی هم در مدح و ستایش رجال عصر اوست. (نثاری تونی، ۱۳۶۸: ۹)

مثنوی سرو و تَدَرُو بیش از دو هزار و سیصد بیت دارد که شرح دلدادگی تَدَرُو است به سرو، که دلفروزی است آتشین‌روی، نسبت پادشاهی دارد و فر سلطانی از جبین او تابنده است و کمر به خدمت سلطان یمن بر بسته. این مثنوی در بحر خفیف (فاعلاتن مفاعله) سروده شده و با وجود این که شاعران در سرودن مثنوی کمتر به زیبایی و آرایش کلام می‌پردازند اما نثاری در این مثنوی به موسیقی لفظی و معنوی سخن عنایت خاصی نشان داده است.

کاربرد آرایه‌ها در سخن او علاوه بر این که از ذوق، هنر و ادب‌دانی او حکایت می‌کند نشان علم و آگاهی و وسعت اطلاعات او نیز هست. صنایع ادبی، انواع جناس، تکرار، تصدیر، لف و نشر، مراعات‌النظیر، ایهام، تلمیح و تضاد و... سراسر مثنوی او را سرشار از زیبایی‌های لفظی و معنوی نموده و هنر و ذوق این شاعر خراسانی را به رخ خواننده می‌کشد. تذکرها - چنان که مرسوم است - اطلاعات چندانی از او به دست نداده‌اند و تنها کلیاتی درباره نام و نسب و ویژگی‌های اخلاقی و علمی او را بیان نموده‌اند.

نام شاعری او «نثاری» و نسبش را «تونی»^۱ ثبت کرده‌اند. آن‌چنان که از مثنوی سرو و تَدَرُو پیداست، گویا نثاری علاوه بر

* دانشگاه آزاد اسلامی فردوس، گروه زبان و ادبیات فارسی، ایران، فردوس.

معارف دینی زمان خود، علم نجوم و هیأت و ریاضی و طب هم می‌دانسته است.

شاعر در مقدمه («سرو و تَدَرُو») - آن گونه که در اغلب مثنوی‌ها رسم است - به نعت پروردگار و نعت پیامبر اعظم (ص) و امامان معصوم (ع) پرداخته و سپس راجع به ارزش سخن - که الهام عالم غیب است - داد سخن داده و بعد از آن به اصل داستان پرداخته است. در ضمن پرداختن داستان به تصویرآفرینی و آرایش سخن توجهی خاص نشان داده اما نه آن گونه که کلام او بویی از تکلف و تصنع داشته باشد. در این جا به ذکر نمونه‌هایی از زیبایی‌هایی لفظی و معنوی کلام او می‌پردازیم.

آرایه‌های ادبی در مثنوی سَرُو و تَدَرُو

الف) جناس (تجنیس): از میان آرایه‌های لفظی جناس به دلیل ایجاد موسیقی تشخص ویژه‌ای دارد مخصوصاً این که در روزگاران گذشته شعر در مجالس انشاد می‌گردیده گوش‌نوازی آن بیشتر خود را نشان می‌داده است. سیوطی می‌نویسد: «جناس تشابه دو لفظ در کلام است، و فایده‌اش آن است که شنونده به خوب گوش کردن آن تمایل پیدا می‌کند، زیرا تناسب الفاظ ایجاد میل و توجه می‌نماید.» (سیوطی، ۱۳۶۳: ۲۸۷)

واعظ کاشفی می‌نویسد:

«اقسام تجنیسات، باسیرها، در معیار کلام نیک معتبر است، و در مجاری نظم و نثر به غایت مستحسن، و عذوبت سخن و رونق ترکیب به ایراد هر یک از اقسام آن متزاید شود.» (واعظ کاشفی، ۱۳۶۹: ۶۸)

کاربرد انواع جناس در «سرو و تَدَرُو» نشان توجه شاعر به موسیقی لفظی شعر است:

دیده نور از رخ تو می‌جوید دیده روی تو را و می‌گوید

(نثاری، ۵۲)

«دیده: چشم»، «دیده: مشاهده کرده» جناس تام. قابل ذکر است که واژه «دیده» در صدر مصراع‌ها واقع شده و توجه خواننده و شنونده را بیشتر به خود معطوف می‌دارد.

بر دویم آسمان گذشت چو تیر تیر را خامه داد و ساخت دبیر

(همان، ۲۳)

«تیر، تیر» جناس تام. در این جا هم شاعر واژه «تیر» را در دو نقطه کلیدی نشانده تا از موسیقی ایجادشده بهره بیشتری عاید مخاطب شود.

تیر در مصراع دوم همان ستاره عطارد است که ستاره دبیران و شاعران و نویسندگان بوده و به عنوان دبیر فلک در آسمان دوم تصویر شده است. تیر در آیین ایرانیان قدیم ایزد نگهبان باران و از نظر کشاورزی قابل احترام بوده است. که بر آنم به رخم چرخ فلک که اگر از سِماک تا به سمک غیر را سوی خویش ره ندهم

(همان، ۵۲)

«سِماک، سمک» جناس زاید یا افزایشی.

سَمک: ماهی، سماک: به کسر اول، نام ستاره‌ای و آن منزل چهاردهم است که از منازل قمر. «غیاث‌اللغات». نثاری علاوه بر این که تناسب لفظی را رعایت نموده است گونه‌ای مجاز هم در شعر گنجانیده است.

هر کجا هست با خدا باشد نیست این کز خدا، جدا باشد

(نثاری، ۲۲)

«خدا، جدا» جناس خط یا مصحف.

بعد از آن با هزار گونه نشاط خدمت آورد و بوسه داد بساط

(همان، ۹۷)

«نشاط، بساط» جناس خط یا مصحف.

بر دویم آسمان گذشت چو تیر تیر را خامه داد و ساخت دبیر

هر که را ناوکِ سه پر می‌زد می‌فکند ار چه بر سپر می‌زد

(همان، ۸۶)

«سه پر، سپر» جناس مرکب.

چون ز یمن یمن جدا گشتند به صد اندوه مبتلا گشتند

(همان، ۷۹)

یمن از یمن عدل او معمور فتن از بیم قهر او مستور

(همان، ۳۵)

غمی از دَرَد و دُرد ساغر غم بود بی‌خود که خاک بر سر غم

(همان، ۶۰)

«یمن و یمن»، «دَرَد، دُرد» جناس ناقص هستند.

انواع جناس در شعر نثاری فراوان است که ما در این جا به نمونه‌هایی اشاره کردیم. به گفته شمس قیس رازی انواع جناس «همه پسندیده و مستحسن باشد در نظم و نثر و رونق سخن بیفزاید و آن را دلیل فصاحت گواه اقتدار مرد شمارند بر تنسیق سخن» (شمس قیس رازی، ۱۳۶۰: ۳۳۷)

ب) حُسن تعلیل: گاه شاعر در سخن خود برای موضوعی علت و دلیلی ذکر می‌کند اما علت واقعی و عقلی برای آن موضوع نیست بلکه دلیلی است هنرمندانه که شنونده را قانع می‌سازد. (ساجدی، ۱۳۸۵: ۱۱۰)

واعظ کاشفی می‌نویسد:

«این صنعت در اصطلاح چنان است که متکلم کلامی را مدعای خود سازد و برای تأکید معنی آن اقامت دلیل کند بر آن مدعا، و به اعتباری لطیف، علتی مناسب که مشتمل باشد بر دقتی ذکر کند، و فی‌الواقع، آن دلیل علت آن مدعا نباشد.» (واعظ کاشفی، ۱۳۶۹: ۱۴۰)

نثاری از این آرایه به خوبی بهره گرفته است:

بس که قدش چو سرو رعنا بود حرکاتش لطیف و زیبا بود

از قد دلپذیر و لطف خرام بر زبان‌ها به سرو رفتش نام

(نثاری، ۳۶)

مشاهده می‌کنیم که شاعر علت این که «سرو» معشوق «تذرو» به این نام خوانده شده است زیبایی قد و حرکات لطیف و زیبا و لطف خرام می‌داند. در بیت بعدی هم شاعر با حسن تعلیل نام عاشق (تَدَرُو) را ذکر کرده است.

بس که پرواز داشت بر سر سرو شد علم نام نامیش به تذرو

(همان، ۳۷)

زان سبک روح و دل گشاست نسیم که نگردد به یک مقام مقیم
در این بیت علاوه بر حسن تعلیل آرایه اشتقاق (مقام، مقیم) نیز دیده می‌شود.

چرخ از آن فوق این کهن دیر است کاین گران جان و آن سبک سیر است

(همان، ۷۹)

ماه کنعان چو دور از اقران شد شاه مصر و عزیز دوران شد

(همان، ۷۹)

در این بیت علاوه بر حسن تعلیل آرایه تلمیح (اشاره به داستان یوسف پیامبر) و ایهام (عزیز) نیز هست.

ج) تلمیح (تلمیح): تلمیح یکی از زیبایی‌های سخن است که شاعر در شعر خود به طور مختصر و کوتاه به آیه یا حدیث، یا داستانی اشاره می‌کند و با این کار کلام خود را عمق و وسعت بیشتری می‌بخشد. (ساجدی، ۱۳۸۵: ۶۹)

تلمیح نشان‌دهنده وسعت اطلاعات و آگاهی‌های علمی و دینی شاعر است. شمس قیس رازی تلمیح را نوعی ایجاز و از گونه بلاغت دانسته و گفته است: «تلمیح آن است کی الفاظ اندک بر معانی بسیار دلالت کند و چون شاعر چنان سازد کی الفاظ اندک او بر معانی بسیار دلالت کند آن را تلمیح خوانند و این صنعت به نزدیک بلغا پسندیده‌تر از اطناب است.» (شمس قیس رازی، ۱۳۶۰: ۳۷۷) نثاری هم در مثنوی خود تلمیح‌های متعددی آورده است که به آیات قرآن و احادیث و قصص انبیا، روایات دینی و مذهبی، اساطیر و... اشاره دارد.

تلمیح‌هایی که او آورده است چند گونه است:

۱) تلمیح به آیات و قصص انبیا و احادیث.

۲) تلمیح به داستان‌ها و اسطوره‌های ایرانی.

۳) تلمیح به شعر شاعران پیشین.

نمونه‌هایی از تلمیح به آیات قرآن و قصص انبیا:

به تو اشراک بدترین گنه است که تو را وصف، «لا شریک له» است

(نثاری: ۱۹)

موضوع شرک به پروردگار در جاهای مختلف قرآن مطرح شده است و با عناوین «ظلم عظیم»، «اثم عظیم: گناه بزرگ» و «ضلال بعید» از آن یاد شده است.

«وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا» (نساء: ۴۸)

«وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا» (نساء: ۱۱۶)

«يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» (لقمان: ۱۳)

در مصراع دوم بیتی که گذشت شاعر قسمتی از آیه «لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ» (انعام: ۱۶۳) را اقتباس کرده است.

به جمال تو راه پیش نی دیدنت حد آفرینش نی

(نثاری، ۲۰)

موضوع دیگری که نثاری به آن پرداخته و دیگر شاعران هم بدان توجه داشته‌اند، موضوع دیدن حق - تعالی - است. قرآن می‌فرماید: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» (انعام، ۱۰۳) که اشاره نثاری هم به همین آیه است.

موضوع شق‌القدر از حوادث عصر رسول خداست که مفسران و صاحبان قصص انبیاء بدان اشاره کرده‌اند. در تفسیر کشف‌الاسرار آمده است: «خبر درست است از عبدالله بن مسعود، گفت: اهل مکه از رسول خدا در خواستند تا ایشان را آیتی نماید یعنی بر صدق نبوت خویش، گفتند: خواهیم که ماه آسمان به دو نیم شود. رسول خدا دعا کرد و ماه به دو نیم گشت. ابن مسعود گفت: کوه حرا را دیدم میان دو نیمه قمر. به روایتی دیگر گفت: یک نیمه بالای کوه دیدم و یک نیمه به دامن کوه. (کشف‌الاسرار، ج ۹: ۳۸۶)

اشاره نثاری به این معجزه رسول خدا این‌گونه است:

منکرانش که حيله می‌کردند شق مه را وسیله می‌کردند
تیغ سبابه را چو شهر نمود سپر ماه را دو بهر نمود

(نثاری، ۲۲)

معراج رسول اعظم هم از مباحثی است که شاعر ما به پیروی از صالحان سلف خویش بدان توجه خاصی داشته است.

ای خوش آن شب که بخت بیدارش کرد از آثار وصل اخبارش
رنگ شب چون سواد موی بتان ماه طالع در او چو روی بتان
مصطفی یافت چون نوید وصال عزم ره کرد بر امید وصال
فالی الله زاده میلاً قول «اسری بعبده لیلاً»
رو بدان مرکب گزین آورد پای تمکین به پشت زمین آورد
پا چو در حلقه رکاب نهاد ماه خود را به سینه تاب نهاد
مرکبی جست و راکب خوبی نازنین راکبی و مرکوبی

(همان، ۲۳ و ۲۲)

از جمله آیاتی که به معراج نبی اکرم (ص) اشاره دارد این آیه است:

«سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنَ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» (الاسراء: ۱)

داستان حضرت موسی و خضر (ع) از اشارات دیگری است که در مثنوی سرو و تَدَرُو بدان توجه شده است.

در شبی هم چو زلف حور سیاه اقتران یافت مشتری با ماه
یا نه بی جست و جوی در ظلمات روزی خضر گشت آب حیات

(نثاری، ۳۹)

در روایات اسلامی و تفاسیر به بهانه داستان موسی و خضر (ع) (کهف، ۸۲-۶۰) از آب حیات سخن رفته است و از آن پس به سایر منابع اسلامی و قصص انبیاء هم راه یافته است. بسیاری از مفسران از زنده شدن ماهی - که حضرت موسی (ع) در سفر برای رسیدن به خضر به عنوان غذا برداشته بود - نتیجه گرفته‌اند که در مجمع‌البحرین چشمه آب حیات وجود داشته و باعث زنده شدن ماهی شده است. (ساجدی، ۱۳۸۷: ۵۶)

در ادب فارسی گاه میان اساطیر مربوط به خضر و افسانه‌های اسکندر اختلاط و آمیختگی صورت گرفته است و موضوع رفتن به ظلمات و جستجوی آب حیات در موارد متعدد خضر و اسکندر با هم آمده‌اند.

زنده بودن خضر و عمر جاوید او که طبق بعضی روایات او تا نَفخ صور زنده است نیز مورد توجه شاعر بوده است. (همان،

از جمله در ابیات زیر شاعر اشک عاشق را آب حیات و دل او را چون خضر زنده همیشگی دانسته است:
 دیده عاشقی که گریان است چشمه‌ای پر ز آب حیوان است
 ز آب چشمش همین بسنده بود که دلش هم‌چو خضر زنده بود

(نثاری، ۳۱)

نمونه دیگر از اشاره‌های نثاری به داستان‌های قرآن موضوع قوم «یأجوج و ماجوج است». او در توصیف کوه می‌گوید:
 کوه سنگین دل ستمکاری بر دل روزگار از او باری...
 پیش یأجوج فتنه سرتاسر پای بر جا چو سد اسکندر

(نثاری، ۸۴)

قرآن می‌فرماید: «قَالُوا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا» (کهف، ۹۴)

«آن قوم گفتند: ای ذوالقرنین، این یأجوج و ماجوج تباهی می‌کنند در زمین پس آیا تو را خراجی دهیم بر آن تا در میان ما و میان ایشان دیواری سازی.» در این بیت‌ها علاوه بر اشاره زیبایی که به داستان ذوالقرنین و ساختن دیوار در مقابل فتنه‌گران یأجوج و ماجوج شده است ترکیب «یأجوج فتنه» ترکیبی بدیع و زیباست.

نمونه‌ای دیگر از اشارات قرآنی که شاعر ما بدان توجه نموده موضوع هبوط آدم (ع) از بهشت است.

بود خلوت سرای حق چو بهشت از بتی گل‌گذار حور سرشت
 هم چو آدم از آن گلستانم ساختی دور سوختی جانم

(نثاری، ۵۸)

آیات متعددی به موضوع سکونت آدم در بهشت و وسوسه شیطان و هبوط آدم اشاره دارد از جمله:

«يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ» (الاعراف، ۲۷)

«ای فرزندان آدم شیطان شما را فریب ندهد هم‌چنان که پدر و مادر شما را از بهشت راند.»

او در شأن امام علی (ع) این گونه سخن می‌گوید:

«هل اتی» نسخه مروت او «لا فتی» نامه فتوت او

(همان، ۲۵)

«هل اتی» جذبی از آیه کریمه: «هَلْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّدْكُورًا» (الدهر، ۱) می‌باشد. بر اساس روایات، سوره «هل اتی» یا تعدادی از آیات آن در شأن امیر مؤمنان علی (ع) و خاندان بزرگوارش نازل شده است. (کشف الاسرار، ج ۱۰: ۳۱۹)

«لا فتی» اشاره‌ای است به جمله مشهور «لا فتی إلا علی لا سیف الا ذوالفقار» که در شأن حضرت امیر مؤمنان است در غزوه أحد. در این نبرد که از رویدادهای سال سوم هجری است پیامبر گروهی از بت‌پرستان را دید و به علی (ع) گفت: برایشان بتاز، او ایشان را بپراکند و کشتار کرد آن گاه پیامبر گروه دیگری را دید و به او گفت برایشان تاختن آور، علی (ع) برایشان تاخت و پراکنده شان ساخت و از کشتار ایشان خون فراوان به راه انداخت. جبرئیل گفت: ای پیامبر خدا جانبازی و برادری این است. پیامبر خدا (ص) فرمود: او از من است و من از اویم. جبرئیل گفت: من هم از شمایم. گویند: در این هنگام فریاد آواز دهنده‌ای

را شنیدند که آواز می‌داد: شمشیری چون ذوالفقار نباشد و جوانمردی چون علی(ع). (همان)

تلمیح به داستان‌ها و اسطوره‌های ایرانی:

نثاری به داستان‌های معروف از جمله خسرو و شیرین، وامق و عذرا، محمود و ایاز، و به تناسب، عشق گل و بلبل، سوز شمع و پروانه، اشاره کرده است.

گه برآورده ناله و فریاد شور شیرین ز سینه فرهاد

(نثاری، ۳۱)

در «مجنون» ایهام نیز هست.

گه شده نقل بزم هر عاشق مهر عذرا و سوزش وامق

(همان، ۳۱)

گه فکنده است جذب ناز و نیاز دل محمود را به قید ایاز

(همان)

تا شد از روی صدق عاشق گل شد پر آوازه در چمن بلبل
عشق شمعش چو ساخت افسانه شهرتی یافت سوز پروانه

(همان)

در ره کوه درد و بیشه عشق زده برپای صبر تیشه عشق
کار فرهاد را مدد بودم بلکه فرهاد وقت خود بودم

(همان، ۳۲)

چون مرا سینه کوه اندوه است روی صبرم به جانب کوه است
بگذارید تا به صد خواری بهر شیرین لبی به سرباری
ناخن از روی دست تیشه کنم کندن کوه درد پیشه کنم

(نثاری، ۸۴)

تلمیح به شعر شاعران پیشین:

بعد حرمان امید دیدار است روز روشن پس از شب تار است

(همان، ۸۹)

در ناامیدی بی‌امید است پایان شب سیه سپید است
سر فردی اگر به درد آید همه عضوش ز عیش فرد آید

(همان، ۷۹)

که در این بیت علاوه بر این که تمثیل است یادآور بیت مشهور سعدی است:

یادآور بیت مشهور سعدی:

چو عضوی به درد آورد روزگار دگر اعضاها را نماند قرار
گفت: در قطع راه و سیر طریق نیست چیزی ضرورتر ز رفیق

(همان، ۷۷)

یادآور بیت حافظ:

دریغ و درد که تا این زمان ندانستم که کیمیای سعادت رفیق بود رفیق
یا این بیت دیگر از حافظ شیراز:

قطع این مرحله بی‌همرهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی
آرایه دیگری که به وفور در شعر نثاری مشهود است، آرایه تصدیر (رد العجز علی الصدر) است.
در «بدایع الافکار» آمده است:

«ردالعجز علی الصدر از جمله صنایع مرغوب و بدایع مطلوب است، و انواع او منحصر است در دو قسم: متصادر و معاد. اما متصادر آن باشد که در صدر سخن یا در حشو مصراع اول لفظی بیارند که در عجز همان لفظ، یا قریب به همان باز آورده شود و این قسم را به جهت آن متصادر گفتند که تصادر در لغت طلب صدارت کردن است و چون در این قسم، الفاظ مرده در صدر بیت، یا در حشو مصراع صدر واقع است، این را متصادر گفتند. (واعظ کاشفی، ۱۳۶۹: ۹۹)

عربی نسبت ستوده لقب نور چشم عجم چراغ عرب

(نثاری: ۲۱)

رنگ از ضرب تیغ و زخم خدنگ گشته در خون و نام او شده رنگ

(همان، ۶۹)

شیر از عمر خویش آمده سیر مانده چون بر جدار صورت شیر

(همان، ۷۰)

علاوه بر آرایه تصدیر جناس خط (مصخف) شیر، سیر هم دیده می‌شود.

خار پیکان رساند آزارش تازه گل‌ها دمید از آن خارش

نمونه‌ای از ردالصدر الی العجز:

نه شما را خیال دولت و جاه نه شما را مجال خدمت شاه

شاه اگر با خبر ز حال شود زندگی بر شما وبال شود

(همان، ۵۶)

«ارسال المثل» هم از آرایه‌هایی است که نثاری از آن بهره‌های زیادی گرفته است.

دستت از دست من جدا نبود زان که یک دست را صدا نبود

(همان، ۴۱)

گشت شایع به صد ملامت و شین «کُلُّ سِرِّ تجاوز الاثنین»

(همان، ۴۳)

مصراع دوم قسمتی از ضرب‌المثل عربی است:

کُلُّ سِرِّ تجاوز الاثنین شاع کَلَّ عِلْمَ لَيْسَ فِي الْقِرطاسِ ضاع

(شرح مثنوی شریف، ج ۱، ۴۰۲)

مفهوم بیت عربی این است: هر رازی که از دو تن گذشت شایع می‌شود و هر علمی که بر دفتر ثبت نشود ضایع می‌شود.

یادآور این بیت مولوی:

ور بگویی با یکی دو الوداع کُلُّ سِرِّ جَاوَزَ الاثنین شاع

(مولوی، ۱۳۷۰ دفتر اول: ۱۰۴۹)

بتوان چشم ماه و انجم بست «لیک نتوان دهان مردم بست»

(نثاری، ۴۵)

به از این حرف یادگاری نیست که بتر از فراق کاری نیست
آری این نکته در جهان سمر است که فراق از هلاک سخت‌تر است
قدر روز وصال آن داند که به شام فراق درماند

(همان، ۵۹)

بیت آخر یادآور این جمله سعدی نیز هست:

«قدر عافیت کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید.» (گلستان سعدی، ۴۵)

این بیت‌ها هم نمونه‌ای دیگر از تمثیل‌های نثاری است:

آری آن را که بخت برگردد روبه ماده شیر نر گردد
و آنکه دوران به او دو رنگ شود گریه در قصد او پلنگ شود
خاصه در صورت قلیل و کثیر مثلی روشن است «پشه و پیل»

(نثاری ۸۷)

ایهام که به «توریه»، «تخییل» و «توهیم» هم مشهور است، از آن‌جا که لذت احساس چند معنا را به خواننده و شنونده می‌دهد ارزش هنری زیادی دارد. (ساجدی، ۱۳۸۵: ۷۹)

در «بدایع الافکار» درباره ایهام آمده است:

«این صنعت ادق صنایع و الطف بدایع است... و در اصطلاح عبارت از آن است که شاعر لفظی به دو معنی، یا زیادت استعمال کند که یکی از آن معانی ظاهر باشد و دیگری خفی، و ذهن مستمع بعد از اصغای کلام، به معنی ظاهر و قریب متوجه گردد، و مراد متکلم معنی خفی و غریب باشد.» (واعظ کاشفی، ۱۳۶۹: ۱۰۹)

شاعر ما هم در اثر خود از این آرایه به خوبی بهره گرفته است. برای نمونه چند بیتی ذکر می‌شود:

نالہ ای کش زمانہ مشتاق است راستی را نوای عشاق است

(همان، ۳۱)

«نوای عشاق» علاوه بر این که مفهوم بانگ و ناله عاشقان است، نام مقامی است از دوازده مقام موسیقی. (غیاث اللغات) نام آواز معروف ایرانی که در پایان راست پنج گاه می‌نوازند و آن را به نوا تبدیل می‌کنند.

روز گردان به مهر خود شب ما بچکان آب لطف بر لب ما

(همان، ۸۳)

«مهر» از کلمات چند معنایی که در این جا شاعر دو معنای «محبت» و «خورشید» را در نظر داشته است. «مهر» در بیت دیگری هم آمده است:

که فلان عاشق فلان ماه است در دلش سوز مهر آن ماه است

(نثاری، ۴۲)

ماه کنعان چو دور از اقران شد شاه مصر و عزیز دوران شد

(همان، ۷۹)

در این بیت علاوه بر تلمیح، حُسن تعلیل، ایهام (عزیز) هم هست.

به خود از بی کسی سخن می گفت - دور از آن سرو و سیمتن - می گفت

یار از عاشق ار کناره کند عاشق مبتلا چه چاره کند

(همان، ۷۶)

عبارت (دور از آن سرو سیمتن) را در دو مقوله دستوری می‌توان بررسی کرد:

الف) در حالی که از آن سرو سیمتن دور بود.

ب) از آن سرو سیمتن دور باد. جمله دعایی، حشو ملیح.

بر گلستان سپهر فیروزه فتح بابی نموده هر روزه

(همان، ۶۸)

فتح باب: علاوه بر معنی مشهور (گشایش در) موقع اتصال دو کوكب است که خانه‌های آن‌ها مقابل یکدیگر باشد. مانند اتصال ماه یا آفتاب با زحل که خانه آن‌ها مناسب خانه زحل است. یا اتصال زهره با مریخ، اتصال اول نشان آمدن باران و برف به طور آرام و اتصال دوم دلیل باران تند و سیل، تگرگ، رعد و برق و طوفان و اتصال عطارد با مشتری فتح باب بادهاست. کلمه «فتح باب» از آیه «وَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ» (قمر، ۱۱) گرفته شده است. در شعر فارسی اصطلاح فتح باب بیشتر به معنی نزول باران و در نتیجه گشایش در امور مردم و اشخاص است. (فرهنگ اصطلاحات نجومی، ۵۵۲)

سینه مجروح و دلفگار توام رو به صحرای غم شکار تو ام

ناوکت نخل آرزوی من است روی سَهْم السَّعَادَةِ سوی من است

(نثاری: ۷۱)

«سَهْم السَّعَادَةِ» یعنی: حصه خوشبختی هم‌چنین سهم به معنای «تیر» و سهم السَّعَادَةِ به معنای تیر خوشبختی افزون بر این‌ها «سَهْم السَّعَادَةِ» اصطلاح نجومی نیز هست. در فرهنگ اصطلاحات نجومی آمده است:

«سَهْم» در نزد منجمان عبارت است از بخش معینی از فلک ثوابت و فلک البروج، و در احکام نجومی برای هر سیاره سهمی است متناسب با مدلولات آن سیاره و در هر یک از خانه‌ها یا برج‌ها سهمی در نظر گرفته‌اند و جدولی برای هر یک ترتیب داده‌اند. و سهام مشهور نجومی عبارتند از: سهم سعادت یا سهم قمر، سهم الغیب یا سهم آفتاب، سهم الفت یا سهم زهره، سهم درویشی یا سهم عطارد، سهم بستن و زندان یا سهم زحل، سهم پیروزی و ظفر یا سهم مشتری، سهم شجاعت یا سهم مریخ، سهم الحوادث یا سهم زحل. مشهورترین سهام، سهم السَّعَادَةِ و سهم الغیب است. نخستین، دلیل مال و جاه و دومین دلیل فرح و خرمی است. (مصَفّی، ۱۳۶۶: ۴۱۶) در این بیت شاعر معنای لغوی این تعبیر را ضمن ایهام به معنا نجومی آن اراده کرده است و در عین حال «سَهْم» که به منای تیر هم هست در نظر داشته است.

اقتباس، آرایه دیگری است که نثاری به خوبی از آن بهره گرفته است. درباره اقتباس گفته‌اند:

«اقتباس، در لغت واگرفتن آتش باشد و در اصطلاح آن است که شاعر در ترکیب کلام و ترتیب سخن، آیتی از آیات قرآن

یا حدیثی از احادیث نبوی یا مسأله‌ای از مسائل فقهی بر سبیل تبرک و تیمن ایراد کند.»

(کاشفی، ۱۳۶۹: ۱۴۷)

نمونه‌ای از اقتباس‌های نثاری:

شاعر در نعت پرودگار گفته است:

به تو اشراک، بدترین گنه است که تو را وصف «لا شریک له» است

(نثاری: ۱۹)

«لا شریک له» قسمتی است از آیه ۱۶۳ سوره انعام.

در شأن پیامبر اکرم (ص) گفته است:

در رُخش هر که یافت نور هدا دیده بگشاد و دید نور خدا
وان که از نور قرب او شد دور زاغ عیناً «فماله من نور»

(نثاری: ۲۲)

در مصراع آخر، قسمتی از آیه ۴۰ سوره نور اقتباس شده است.

در بیت دیگری مقام والای رسول اکرم را این گونه بیان نموده:

پیش آن کز مقامش آگاه است منزلش بیت «لی مع الله» است

(همان)

(لی مع الله) اقتباسی است از حدیث معروف: «لی مع الله وقت لا یسئنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل»

(فروزان‌فر، ۱۳۶۱: ۳۹)

در باره امام علی (ع) می‌گوید:

میر سلمان و خواجه قنبر لطف ایزد وصی پیغمبر
«هل اتی» نسخه مروت او «لافتی» نامه فتوت او

(نثاری: ۲۵)

«هل اتی» بخشی از آیه نخستین سوره دهر که تمام آن چنین است: «هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً.»

«لافتی» قسمتی از سخن معروفی است که پیامبر (ص) در روز اُحد درباره علی بن ابی طالب (ع) بر زبان راند: لافتی اُلاً

علی لا سیف الا ذوالفقار، (هیچ پهلوانی چون علی (ع) و هیچ تیغی چون ذوالفقار نیست).

«لف و نشر» آرایه دیگری است که اغلب سخنوران برای زینت کلام از آن بهره گرفته‌اند. واعظ کاشفی در تعریف لف و

نشر می‌گوید: «شاعر ذکر معدودی چند کند بر سبیل تفصیل و بعد از آن کلمه‌ای چند ایراد نماید که هر یک از آن کلمات متعلق

به یکی از آحاد معدودات مذکوره باشد، و چون اول، کلمه‌ای چند در هم پیچیده می‌شود و در ثانی الحال منتشر می‌گردد این

صنعت را لف و نشر گفتند.» (واعظ کاشفی، ۱۳۶۸: ۱۴۳) نثاری هم در مثنوی سرو و تَدَرُو به آرایه لف نشر توجه دارد به ویژه

که در بسیاری از ابیات تشبیه ملفوف ساخته است:

کرد بر صفحه زمانه نگار از سواد و بیاض، لیل و نهار

(نثاری، ۲۱)

بر جمالش که بود غیرت باغ بود خال و خطش چو طوطی و زاغ

(همان، ۳۶)

چشمه و سبزه‌اش ز بوالعجبی عین آب حیات و خضر نبی

(همان، ۸۲)

در بیت اول و سوم لف و نشر مرتب و در بیت دوم لف و نشر نامرتب وجود دارد. افزون بر آن در بیت سوم آرایه تلمیح و ایهام (عین) هم مشاهده می‌شود.

نتیجه

با گشت و گذار در مثنوی «سرو و تدر» می‌بینیم که شاعر با تسلطی که بر تصویرسازی‌ها و آرایه‌های ادبی داشته اثر خود را به انواع آرایه‌ها زینت بخشیده و در عین حال سخن او از تکلف و تصنع به دور است. در این اثر اگر چه نثری بحر خفیف (فاعلاتن مفاعلهن) را برگزیده که نسبت به سایر بحور عروضی از گوش‌نوازی کمتر برخوردار است اما وجود آرایه‌های لفظی و معنوی آن را از جهت موسیقی شعری غنای بیشتری بخشیده است. وجود آرایه‌های ادبی در شعر بدون این که با تکلف همراه باشد نشان ذوق و هنر شاعر و تسلط او بر فنون ادبی است.

منابع و مأخذ

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- ابن اثیر، عزالدین ابن اثیر. تاریخ کامل. برگردان دکتر حسین روحانی، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۱.
- ۳- ساجدی، علی. آرایه‌های ادبی (بدیع). مشهد: انتشارات ۱۱۰، ۱۳۸۵.
- ۴- _____، _____ . آیین مریدی و مرادی در تصوف. مشهد: سخن گستر، ۱۳۸۷.
- ۵- سعدی شیرازی. گلستان. با تصحیح: محمدعلی فروغی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- ۶- سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن. الاتقان فی علوم القرآن. ۲مجلد، ترجمه سید مهدی حائری قزوینی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- ۷- شمس‌الدین قیس رازی. المعجم فی معاییر الاشعار العجم. به تصحیح علامه محمد قزوینی، تهران: زوار، ۱۳۶۰.
- ۸- عبدالباقی، محمد فؤاد. المعجم المفهرس لالفاظ القرآن کریم. قاهره: ۱۳۶۴.
- ۹- غیاث‌الدین محمد رامپوری. غیاث اللغات. به کوشش منصور ثروت، امیر کبیر، ۱۳۶۳.
- ۱۰- فروزان‌فر، بدیع‌الزمان. احادیث مثنوی. تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۱.
- ۱۱- _____، _____ . شرح مثنوی شریف. تهران: انتشارات زوار، ۱۳۶۷.
- ۱۲- مصفی، ابوالفضل. فرهنگ اصطلاحات نجومی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶.
- ۱۳- مولوی، جلال‌الدین محمد. مثنوی معنوی. به همت نیکلسون، تهران: انتشارات مولی، ۱۳۷۰.
- ۱۴- میبدی، رشیدالدین ابوالفضل میبدی. تفسیر کشف‌الاسرار و عده‌الابرار. ۱۰ مجلد، به اهتمام علی اصغر حکمت، امیرکبیر، ۱۳۷۱.
- ۱۵- نثاری تونی، سرو و تذرو. با مقدمه و تصحیح و توضیح دکتر محمد جعفر یاحقی، سروش، ۱۳۶۸.
- ۱۶- واعظ کاشفی سبزواری، میرزاحسین. بدایع‌الافکار فی صنایع‌الاشعار. ویراسته میرجلال‌الدین کزازی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۶۹.